

مقایسه داستان «رستم و سهراب» با نمایشنامه «کوهلین»

محمد پاشایی*

چکیده

ادبیات تطبیقی، تحقیقی است در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمامی مبادلات و معاملات فکری و ادبی که از سرحد قلمرو زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد و رسالت اصلی آن، تشریح خط سیر روابط و پیوندهای ادبی و بخشیدن روح تازه و شاداب به آن‌ها و رسیدن به تفاهم از طریق میراث‌های فکری مشترک و دوستی ملت‌ها است. در این مقاله به تحلیل و مقایسه‌ی داستان غم‌انگیز «رستم و سهراب» از حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر قرن چهارم هجری و نمایشنامه «کوهلین» از ویلیام باتلر ییتز، شاعر و نمایشنامه‌نویس شهیر ایرلندی در قرن نوزدهم میلادی دست زده‌ایم و هدف از مقایسه این دو اثر، تبیین بده‌بستان‌های ادبیات کشورها است که در دو برهه مختلف تاریخی به رشته تحریر درآمده است. فردوسی در داستان غم‌انگیز «رستم و سهراب»، ماجرای پهلوانی را که به دست خود، ندانسته، فرزند خویش را می‌کشد، بیان کرده است. فردوسی این گزاره را با توجه به مقدمه‌چینی و براساس تعداد اتفاقاتی که با هم رابطه علی و معلولی دارند، شکل داده است و در اصل، طرح اصلی داستان غم‌انگیز او است. «نمایشنامه کوهلین» نیز نبرد تن به تن میان پدر و پسر است که هیچ‌یک از آن دو از خویشاوندی که با حریف خود دارد، آگاه نیست.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، تأثیر و تأثر، هم‌گرایی، کوهلین، رستم و سهراب، زبان قومی، ویلیام باتلر.

*. دانش‌آموخته دانشگاه تبریز.

1. طرح (داستان)، بی‌رنگ plot

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۲۸

m_pashaei@gmail.com

ادبیات تطبیقی

«اصطلاح ادبیات تطبیقی^۱ را در اروپا نخستین بار ویلمن^۲، استاد فرانسوی دانشگاه سوربن، در سال ۱۸۲۷ م. به کار برد.» (خطیب، ۱۹۹۹ م: ۹۱)؛ ولی در آن زمان، اصول علمی و قانونمندی چندانی در کار نبود؛ تا اینکه با گذشت زمان به اصول و روش‌های علمی آراسته شد و کم‌کم شکل علمی‌تری به خود گرفت (رک: زرین کوب، ج ۱، ۱۳۵۴: ۱۲۵). به طور کلی، ادبیات تطبیقی، خاستگاه و منشأی غربی دارد و با گذشت زمان و به تدریج وارد دیگر کشورها شده است و در واقع مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی پیشگام عرصه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در جهان است.

برای ادبیات تطبیقی تعاریف متعددی ارائه شده است که به عنوان مثال، نظر دو منتقد ذکر و بررسی می‌شود.

الف - طه ندا (استاد برجسته‌ی ادبیات تطبیقی در سرزمین‌های عربی) در تعریف ادبیات تطبیقی آورده است:

ادبیات تطبیقی، بررسی روابط تاریخی ادبیات ملی با ادبیات دیگر زبان‌ها است؛ چگونه ادبیات یک کشور با ادبیات دیگر سرزمین‌ها پیوستگی می‌یابد و بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌نهند. (ندا، ۱۳۸۳: ۲۵ و ۲۶)

ب - محمد غنیمی هلال، منتقد برجسته، ادبیات تطبیقی را چنین تعریف می‌کند:

ادبیات تطبیقی، تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمامی مبادلات فکری و ادبی که از سرحد قلمرو زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد. (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۱)

در تعاریف مذکور، دو عنصر برجسته و چشمگیر وجود دارد و آن دو عبارت‌اند از تأثیر و تأثر ادبیات اقوام و کشورها و روابط متقابل تاریخی. شایان ذکر است که بعضی منتقدان معتقدند که ادبیات تطبیقی فقط به بررسی روابط متقابل دو یا سه قوم مختلف دست

1. comparative literature

2. villemain

می‌زند و ادبیات همگانی است که جنبش‌ها و شیوه‌های ادبی فرامرزی را بررسی می‌کند. (← ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۴۶-۴۵). پس ادبیات تطبیقی، بررسی و تحلیل انعکاس و تجلی پدیده‌های ادبی، اعم از واژه‌ها و موضوعات و گاهی تصویرها و مضمون‌های شعری از زبانی به زبان دیگر را برعهده دارد. البته باید توجه داشت که مقایسه‌ی ادیبانی که به زبان مشترک می‌نویسند، در حیطه‌ی ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. چون «مرز میان ادبیات یک کشور با ادبیات دیگر کشورها در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی، زبان‌ها است» (ندا، ۱۳۸۳: ۲۶). به‌عنوان مثال، مقایسه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی با گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی (متوفای سال ۴۵۶ هـ. ق.) و تعیین میزان تأثیرپذیری و وام‌گیری گرشاسب‌نامه از شاهنامه، در حیطه‌ی ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد؛ چون هر دو کتاب زبان مشترکی دارند. درواقع در «ادبیات تطبیقی»، پا از حوزه‌ی ادبیات ملی و میهنی بیرون گذاشته می‌شود. در حیطه‌ی ادبیات تطبیقی، هیچ ملتی هویت خالصی ندارد و هر فرهنگی از فرهنگ‌های دیگر تأثیر پذیرفته است و به نوبه‌ی خود بر دیگر فرهنگ‌ها تأثیر گذاشته است.

موضوعات ادبیات تطبیقی

۱. پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف؛
۲. یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال؛
۳. ارائه‌ی نقشی که پیوندهای تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است، چه از جنبه‌های اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه فکری. (غنیمی‌هلال، ۱۳۷۳: ۳۲)

رسالت ادبیات تطبیقی

تشریح خط سیر روابط و پیوندهای ادبی و بخشیدن روح تازه و شاداب به آن‌ها. رسیدن به تفاهم از طریق شناساندن میراث‌های فکری مشترک و دوستی ملت‌ها. (همان، ص ۳۳ و ۳۴).

تاگور، شاعر بزرگ هند، در سال ۱۹۰۸م. پیرامون رسالت ادبیات تطبیقی گفته است:

همان‌گونه که کره زمین جز از مجموعه سرزمین‌های گوناگون چیز دیگری به حساب نمی‌آید، و عمران و آبادی زمین جز به وسیله کوشش کشاورزان و دهقانان میسر نمی‌شود، ادبیات نیز بر همین قیاس است. ادبیات به‌تنهایی مجموعه‌ای از آثار ادبی و نویسندگان نیست، اما بسیاری از ما درباره‌ی ادبیات به شیوه‌ای که آن را شیوه کشاورزان در برابر زمین نامیده‌ام، می‌اندیشند. ما باید خود را از این اقلیم‌گرایی محدود رها کنیم؛ باید بکوشیم اثر یک نویسنده را به‌عنوان «کل» بنگریم و به این کل، به‌عنوان «جزئی» از آفرینش جهانی اندیشه انسان‌ها نظر کنیم و از خلال ادب جهانی به پدیده‌های گوناگون این روح و تفکر جهانی بیندیشیم. این مسئولیتی است که اینک باید انجام بدهیم. (همان، ص ۲۰، متن سخنرانی تاگور در یکی از دانشگاه‌های کلکته)

ارزش و اهمیت ادبیات تطبیقی

بررسی و پژوهش در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی برای هر قوم و ملتی حایز اهمیت فراوانی است. پژوهشگر از خلال پژوهش‌های خود می‌تواند مهارت ویژه‌ای به‌دست بیاورد تا بتواند هر آنچه را که اصیل و بومی است از فرهنگ و اندیشه بیگانه بازشناسد و گرایش‌های پنهان و ناپیدا را تشخیص دهد و بازتاب‌های کمرنگ ادیب متقدم را در ادیبان متأخر بازشناسد. (← ندا، ۱۳۸۳)

همچنین زبان و ادبیات می‌توانند بازتاب‌های فرهنگی و مفاهیمی اجتماعی کسب کنند که گاه با اختلاف جامعه متفاوت است؛ گاه در یک زبان، مدلول و مفهوم واژه‌ای در مناطق مختلف دگرگون می‌شود. (همان)

هدف ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی تجزیه و تحلیل حقایق و چگونگی انتقال این حقایق از زبانی به زبان دیگر را برعهده دارد و درصدد است تا بده بستان‌های زبان‌های مختلف را تعیین و تبیین کند و میزان آن را مشخص سازد.

این نوع تحقیق‌ها قبل از اینکه به منابع دیگر وابسته باشند، به خود آثار نیاز دارند.

انتقال حقایق از زبانی به زبان دیگر

انتقال کشمکش رستم و سهراب و گزاره‌ی فرزندکشی، با تعدادی اتفاقات که رابطه‌ی علی و معلولی با هم دارند، از جانب فردوسی و از کشور ایران به کشوری مانند ایرلند، بیانگر پتانسیل و ظرفیت ادبی شاهنامه فردوسی است. خلق شدن اثری مانند کوهولین، با برداشتی از شاهنامه، بالطبع بیانگر تأثیر ادبی و علایق و پیوندهای تاریخی میان ادیبان جهان است. داستان «رستم و سهراب» و «نمایشنامه کوهولین» همسانی‌ها و همگرایی‌های زیادی دارد که در این مقاله به چند مورد تأثیر و تأثر توجه می‌شود:

۱. رستم روزی در راه نخجیر به سوی توران می‌رود و در دشتی خواب او را فرا می‌گیرد. پس از بیداری، رخس را نمی‌یابد. در ادامه جست‌وجو، شاه سمنگان او را به درگاه می‌خواند و رستم با دختر شاه سمنگان آشنا می‌شود و با او ازدواج می‌کند و نطفه سهراب بسته می‌شود.

به خشنودی رای و فرمان اوی به خوبی بیاراست پیمان اوی
چو انباز او گشت با او به راز بیود آن شب تیره دیر یاز

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۱۶)

در نمایشنامه باتلر، کوهولین در خلال نبرد خود با ملکه اویفه، عشق را تجربه می‌کند و نطفه جوان جنگجو (پسر کوهولین) بسته می‌شود. در نمایشنامه از زبان کوهولین چنین بیان می‌شود:

من هرگز عشق را نشناختم مگر یک بار و آن بوسه‌ای بود در میان دو جنگ... یک
آشتی مشکل در میان روغن و آب، در پرتو شمع‌ها، در یک شب تاریک، در یک گودال
در اعماق کوهسار، پس از غروب خورشید گرم‌رو و پیش از برخاستن ماه سرد و تیزتک.
(باتلر، ۱۳۸۰: ۳۳)

نکته قابل توجه این است که در شاهنامه فردوسی، وقتی یک مرد ایرانی با زن تورانی ازدواج می‌کند، نتیجه آن شوم و ناگوار است. چنانچه ازدواج رستم با ته‌مین شوم است و ثمره‌ی تلخی دارد. در «نمایشنامه باتلر» نیز این ویژگی وجود دارد، به طوری که از ازدواج کوهولین با ملکه اویفه (دشمن خود) فرزندى به دنیا می‌آید و قربانی می‌شود. البته باید اضافه کرد که این ویژگی مختص داستان غم‌انگیز «رستم و سهراب» نیست و در داستان «سیاوش» نیز وجود دارد. سیاوش پسر کاووس است و خاندان مادری وی از تورانیان است. با توطئه‌چینی سودابه، زن کاووس، به توران زمین پناه می‌برد و در آنجا بعد از ازدواج با فرنگیس، دختر افراسیاب، کشته می‌شود.

۲. هنگامی که سهراب به طرف ایران لشکرکشی می‌کند و می‌خواهد کاووس را از تخت برکند و سرنگون سازد و رستم پدرش را بر تخت پادشاهی بنشاند، افراسیاب به گردان لشکر خود (هومان و بارمان) توصیه می‌کند که مبادا سهراب پدر خود را بشناسد.

به گردان لشکر سپهدار گفت که: «این راز باید که ماند نهفت»
پدر را نباید که داند پسر که بندد به دل مهر جان و گهر

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۱۸)

در «نمایشنامه باتلر» نیز کنوهار (شهریار شهریاران)، پادشاه سیاستمدار و مکاری است که همواره تلاش می‌کند تا کوهولین را به جنگ کردن تحریک کند و مانع شناختن پسرش شود:

کنوهار: گوش بده! اویفه با ما در جنگ است. هر روز دشمنان ما قوی‌تر می‌شوند و دیوارها را سخت‌تر می‌کوبند و هر روز تو در داخل دیوارها سرکش‌تر می‌گردی. با این همه، هرگاه من از این چیزها با تو سخن می‌گویم، ذهن تو چنان می‌گریزد که گویی چلچله‌ای است بر پشت بام! به دروازه بنگر. ببین چه کسانی آنجا گرد آمده‌اند... مشاوران پیر که این کشور را با من می‌گردانند، و شهریاران جوان، و رقاصان و چنگ‌زنان که در عیاشی‌های وحشیانه تو همراهت می‌آیند... همگان آنجا گرد هم آمده و بر اثر یک ترس و یک تشویش بر جای بی‌حرکت مانده‌اند. آیا می‌خواهی قید فرمانبرداری را بپذیری و بدین وسیله این سرزمین را

برای ایشان و وابستگانشان امن کنی؟ (باتلر، ۱۳۸۰: ۳۳)

در هر دو داستان، انگیزه پادشاه از پنهانکاری، تعدیل قدرت پهلوانان است و همواره پادشاه بیم از متحدشدن پدر و پسر دارد.

۳. فردوسی، داستان غم‌انگیز «رستم و سهراب» را با بیت زیر آغاز می‌کند:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افگند نارسیده ترنج

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۱۳)

پیام اصلی این بیت، کارگر نبودن تدبیر بشر در مقابل تقدیر است. فردوسی با هوشیاری کامل در اول داستان، نقطه پایان آن را به تصویر می‌کشد و بازگو می‌کند که ترنج نارسیده (نماد سهراب جوان) به خاک افکنده خواهد شد. باتلر نیز نمایشنامه خود را با توصیف چنین منظره‌ای شروع می‌کند:

در طرف عقب صحنه، دروازه بزرگی نمایان است و از میان آن، فضایی تیره‌گون مشاهده می‌شود. به طوری که گویی دریا را مه گرفته است. در هر دو طرف تالار چندین صف صندلی یکی بالای دیگری چیده شده است. یکی از این صندلی‌ها که رویش به طرف صحنه است از دیگران بزرگ‌تر است.

در طرف دیگر، جبهه فاخر روی یک صندلی گذاشته شده است. در سمت عقب صحنه، میزی است که چند کوزه نیل (مشروب مسکر) و چندین جام شاخی روی آن چیده شده است. (باتلر، ۱۳۸۰: ۱۵)

چنانچه از توصیف منظره استنباط می‌شود، می‌توان آخر داستان را حدس زد که اتفاق شوم و تلخی رخ خواهد داد. در این میان از باب نشانه‌شناسی، تصاویری همچون «فضای تیره‌گون» و «مه‌گرفتن دریا» سازگاری خاصی با موضوع و فضای آن دارد. باتلر با به تصویر کشیدن صندلی بزرگ و جام‌های لبال شراب درصدد بیان پیروزی کنوهار بر کوهولین است؛ کوهولین که روی صندلی او چیزی جز جبهه فاخر نیست و اسیر سیاست‌های کنوهار شده است. این مورد در بلاغت سنتی، براعت استهلال نامیده شده است. (همای، ۱۳۷۳:

۴. وقتی بر روی شخصیت رستم و کوهولین در پرداخت هر دو مولف متمرکز می‌شویم، به نقش پدرانۀ رستم و کوهولین نسبت به فرزند خام و بی‌تجربۀ خود برمی‌خوریم. رستم در اولین دیدار خود با سهراب از نرمی و عطوفت سخن می‌گوید:

نگه کرد رستم بدان سرفراز بدان چنگ و سفت و رکیب دراز
بدو گفت: «نرم، ای جوانمرد! نرم زمین سرد و خشک و سخن چرب و گرم»

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۴۰)

و کوهولین نیز در اولین دیدار، فرزند خود را نصیحت می‌کند:

نه! شمشیر خود را غلاف کن. من تو را مسخره نمی‌کنم، بلکه می‌خواهم تو دوست من باشی. شاید این خواهش من از آن سبب است که تو دلی گرم و چشمی سرد داری. (باتلر، ۱۳۸۰: ۴۳)

در هر دو داستان، عاطفۀ پدری، پهلوان را بر آن می‌دارد تا با زبان نرم و چرب، جوان خام را پند و اندرز دهد.

۵. در داستان «رستم و سهراب»، سنگینی و تجربۀ پدر به‌گونه‌ای رخ نشان می‌دهد. فردوسی چنین آن را ترسیم می‌کند:

چو سهراب را دید با یال و شاخ برش چون بر سام جنگی فراخ
بدو گفت از ایدر به یکسو شویم به آوردگه هر دو هم‌ره شویم

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۴۱)

بااینکه رستم، سهراب را به‌سوی آوردگاه دعوت می‌کند، با تأملی بیشتر می‌توان متوجه شد که پدر می‌خواهد در رزمگاه اندیشه و به دور از بیگانه و نامحرم پسر و فرزند خود را نصیحت کند و از نبرد باز دارد.

در «نمایشنامۀ کوهولین» نیز، پهلوان درصدد است تا به نرمی و مدارا جوان جنگجو را از نبرد منصرف کند:

جوان: من از لشکر اویفه هستم! (شهرباران به‌سوی او یورش می‌برند. کوهولین خود را در

میان او (جوان) و شهیاران می‌اندازد. کوهلین: شمشیرهای خود را غلاف کنید! او فقط یک تن است. و اویفه از اینجا بسی دور است.» (باتلر، ۱۳۸۰: ۴۰)

۶. در هر دو داستان، غرور، وجود تنومند شخصیت پهلوانان را دربرمی‌گیرد و این غرور غباری می‌شود که چشم عقل را می‌پوشاند و مانع آشکاری حقیقت می‌شود. به طوری که مؤلف نیز کاسه صبرش لبریز می‌شود و اظهار می‌کند:

جهانا شگفتی ز کردار تست	هم از تو شکسته هم از تو درست
ازان دو یکی را نجنبید مهر	خرد دور بُد مهر نمود چهر
همی بچه را باز داند ستور:	چه ماهی به دریا چه در دشت، گور

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۴۱)

۷. بنا بر متن شاهنامه، کیکاوس فریفته دیوان می‌شود و علی‌رغم مخالفت رستم و زال، آهنگ مازندران می‌کند تا آنجا را تسخیر کند. شاه مازندران، با کمک دیو سفید، کیکاوس و ایرانیان را تیره چشم می‌سازد و لشکر ایرانیان پراکنده می‌شوند و شکست می‌خورند. کاوس پیغامی به ایرانیان می‌فرستد و از زال درخواست کمک می‌کند و زال رستم را برای نجات او و لشکرش روانه مازندران می‌کند. رستم برای نجات او و لشکرش از هفت منزل می‌گذرد که در شاهنامه به «هفت خوان» مشهور است و کیکاوس را نجات می‌دهد. کوهلین نیز پهلوانی است که مراحل سختی در دوره پهلوانی خود گذرانده است که می‌توان با هفت خوان تطبیق کرد و در متن نمایشنامه به آنها اشاره شده است:

بر دست کوهلین شهیاران کشته شده‌اند.

شهیاران و شهیارزادگان.

او بسا ازدهای آبی

و جادوگر هوایی را کشته است.

نیز بسا بوکانک‌ها و بناناک‌ها (مخلوقات موهوم) و جنگل نشینان را... (باتلر، ۱۳۸۰: ۲۰)

همچنین کوهلین خطاب به کنوهار پادشاه می‌گوید:

من در آن هنگامه که همه می‌کوشیدند تو را از تخت فرو بکشند، تو را بر تخت استوار

داشته‌ام... (همان، ص ۲۷)

مشاهده می‌کنیم هر دو پهلوان مراحل سختی برای پاس خاطر پادشاه طی کرده‌اند و از دشمنان زیادی انتقام گرفته‌اند.

۸. رستم وقتی در نقطه پایان داستان متوجه می‌شود کسی که او کشته جز فرزند او نیست، خود را نکوهش می‌کند:

جهان پیش چشم اندرش تیره گشت	چو بشنید رستم، سرش خیره گشت
بیفتاد چون سروی اندر چمن	بشد هوش و توشش زمغز و زتن
بدو گفت با ناله و با خروش	بپرسید از آن پس که آمد به هوش
که کم باد نامش ز گردنکشان	که: اکنون چه داری ز رستم نشان

(کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۴۹)

کوهلین نیز پس از آنکه متوجه می‌شود جوان به خاک و خون کشیده شده فرزند و پاره تن او است، خود را همچون زغالی می‌بیند که به آتش فتنه شهریاران سرخ شده و شعله می‌کشد و در آخر، چیزی جز سیاهی و تباهی نمی‌ماند. اما چه بیجا است این زاری و ناله که آدمی پس از ارتکاب گناهی جبران‌ناپذیر نمایان می‌کند.

کوهلین با شمشیر خود ضرباتی بر صندلی کنوهار وارد می‌کند، اما افسوس که صندلی خالی است. کوهلین خود را به موج‌های ساحل می‌کوبد و در آب‌ها داخل می‌شود و در زیر امواج مکر و حيله‌ی کنوهار زمینگیر می‌شود.

نتیجه

ادبیات تطبیقی درصدد است تا روابط و معاملات ادبی و هنری بین اقوام و ملل مختلف را آشکار سازد و میزان تأثیر و تأثر ادبیات کشورهای مختلف را تبیین کند و از هر فرصتی برای گشودن حیطه پژوهشی خود به روی دیگر حوزه‌های ادبی و فرهنگی استفاده می‌کند. داستان «رستم و سهراب» و «نمایشنامه کوهلین»، ساخته و پرداخته‌ی ذهن وقاد دو شاعر

و نویسنده بزرگ در بستر زمان و مکان است. مهم‌ترین ارزش تاریخی رستم و کوهولین در صبغه‌ای است که این شخصیت‌ها بر اثر گذر زمان به خود گرفته یا از دست داده‌اند: رستم در قرن چهارم با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی و تابوهای حاکم بر جامعه، به مردم و خواسته آن‌ها ارزش و احترام زیادی می‌گذارد؛ ولی کوهولین درست در نقطه مقابل آن در قرن نوزدهم قرار دارد که برای خواسته مردم اهمیتی قایل نیست. داستان «رستم و سهراب» در هیچ منبع مدون عربی و فارسی قبل از شاهنامه نیامده است و شاهنامه تنها منبعی است که این داستان در آن آمده است. همسانی‌ها و همگرایی‌های داستان «رستم و سهراب» و «نمایشنامه کوهولین» بیانگر این نکته است که ویلیام باتلر، طرح اصلی داستان خود را از شاهنامه اخذ کرده و به آن رنگ و لعاب بومی داده است.

کتابنامه

- آموزگار، زاله. ۱۳۸۴. *تاریخ اساطیر ایران*. چاپ هفتم. تهران: سمت.
- باتلر، ویلیام. ۱۳۸۰. *کوهولین*. ترجمه مسعود فرزاد. چاپ اول. اصفهان: نشر فردا.
- خطیب، حسام. ۱۹۹۹م. *آفاق الادب المقارن*. دمشق.
- دیویدسن، الگا ام. ۱۳۸۰. *ادبیات تطبیقی و شعر کلاسیک فارسی*. ترجمه فرهاد عطائی. چاپ اول. تهران: فرزاد.
- ولک، رنه، وارن آوستن. *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۰. *تقد ادبی*. جلد اول. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۸۰. *تاریخ ادبیات ایران*. جلد اول. چاپ هفتم. تهران: فردوس.
- غنیمی‌هلال، محمد. ۱۳۷۳. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه و تحشیه مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۱. *نامه باستان*. جلد دوم. چاپ اول. تهران: سمت.
- ناظرزاده کرمانی، فرهاد. ۱۳۷۱. *پیدایش ادبیات نمایشی نو در ایران*. چاپ اول. تهران: برگ.
- ندا، طه. ۱۳۸۳. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه هادی نظری منظم. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- همای، جلال‌الدین. ۱۳۷۳. *فنون بلاغت و صناعت ادبی*. چاپ نهم. تهران: نشر هما.